نگاه

رفتار و اعمال

احمدرضا همتی مقدم

فعالیت‌های انسانی را به طور غیر دقیق می‌توان در دو طبقه جای داد: ۱- رفتارهای محض Mere behavior و ۲- اعمال (actions). رفتارهای محض آن چیزهایی است که درون بدن ما رخ می‌دهد مانند ضربان قلب، یا مثلاً به هنگام برخورد با یک تحریک دردناک (مانند دست‌زدن به کتری داغ) به طور رفلکسی و واکنشی دست خود را سریعاً برمی‌داریم؛ باز و بسته‌کردن چشم‌ها نیز نمونه‌ای از رفتارهای محض است. اما «اعمال» از «رفتارهای محض» متفاوتند. اعمال در واقع رفتارهایی هستند که می‌توانند تحت کنترل ما باشند یا هستند. می‌توان گفت «رفتارهای محض» تحت کنترل ما نیستند و به طور رفلکسی و اتوماتیک انجام می‌شوند اما «اعمال» رفتارهای تحت کنترل ما هستند. البته قضیه بدین سادگی نیست؛ برخی اوقات با مواردی برخورد می‌کنیم که به نظر می‌رسد در مرز میان «رفتار محض» و «عمل» قرار می‌گیرد؛ مانند خمیازه‌کشیدن. و گاهی اوقات سخت است رفتار خاصی را «رفتار محض» در نظر بگیریم یا «عمل» مانند چشمک‌زدن غیر عمدی و چشمک‌زدن عمدی چون در هر دو حالت حرکت بدن و چشم‌ها یکی است. اما در هر حال تفاوت میان «رفتارهای محض» و «اعمال» در علوم اجتماعی بسیار مهم و محوری است. علوم اجتماعی در پی تبیین اعمال انسانی هستند نه رفتارهای محض آنها. چه وقت و چرا چشمک‌زدن غیرعمدی رخ می‌دهد موضوعی برای علم فیزیولوژی است نه علوم اجتماعی.

اما چه وقت و چرا فردی به دیگری چشمک می‌زند سئوالی است که مورد علاقه روانشناس، جامعه‌شناس و مردم‌شناس است. درست است که علوم اجتماعی هدفشان را تبیین اعمال قرار داده‌اند اما این تمام ماجرا نیست. برخی علوم اجتماعی علاقه‌مند تبیین رویدادهای بزرگ هستند، مانند جنگ یا تورم؛ یا در پی تبیین برخی رسوم مانند رسوم زناشویی هستند. دانشمندان علوم اجتماعی همچنین تلاش می‌کنند تا یافته‌های آماری درباره گروه‌های بزرگ اجتماعی را کشف و تبیین کنند. اما این رویدادهای بزرگ، رسوم اجتماعی و نظم‌های آماری ساخته مجموعه‌ها و توده‌های منظم و سازمان یافته‌ای از اعمال هستند. برخی دانشمندان علوم اجتماعی، مخصوصاً روانشناسان، با یک تمایز سفت و سخت میان اعمال و رفتار مخالفند. آنها می‌خواهند اعمال انسانی را از این طریق تبیین کنند که نشان دهند آنها هیچ چیزی مگر رفتارهای محض نیستند، البته رفتارهایی پیچیده‌تر از چشمک‌زدن‌ها و رفلکس‌ها. برخی دیگر از دانشمندان علوم اجتماعی علاقه‌ای ندارند تا آنچه را که فردی یا تعداد اندکی از مردم انجام می‌دهند، تبیین کنند چه آنها رفتارهای محض باشند یا اعمال. هستند جامعه‌شناسان و اقتصاددانانی که معتقدند رشته‌های آنها باید بر روی

پدیده‌های اجتماعی بزرگ کارکنند، نه آنچه فردی یا تعداد اندکی از مردم انجام می‌دهند. البته استدلالات مختلفی دراین زمینه ارائه شده که در مقالات بعدی به آنها خواهیم پرداخت.

برای آنکه بدانیم چرا دانشمندان علوم اجتماعی علاقه‌مند تبیین «اعمال» هستند، باید بدانیم چگونه اعمال در زندگی عادی و در علوم اجتماعی تبیین می‌شود. مدت‌ها قبل از تلاش‌های خودآگاه دانشمندان علوم اجتماعی، فهم متعارف (عرفی) نظریه‌ای برای این که چگونه رفتارهای دیگران را تبیین کنیم، فراهم کرده بود. این نظریه تلویحی را می‌توان «روانشناسی عامیانه» (Folk Psychology) نامید. نظریه‌ای که ما هر روزه از آن استفاده می‌کنیم تا انتظاراتمان را درباره رفتار دیگران شکل دهیم و رفتار خودمان را برای دیگران توضیح دهیم. این نظریه همیشه نقطه شروع طبیعی برای تبیین‌هایی بوده است که دانشمندان علوم اجتماعی ارائه داده‌اند.

در واقع برخی از دانشمندان علوم اجتماعی، مانند مورخین، اعمال انسانی را بدون هیچ نظریه واضح و صریحی تبیین می‌کنند. آنها از «روانشناسی عامیانه» به‌عنوان یک نظریه ضمنی برای تبیین رویدادها استفاده می‌کنند و غالباً از آنچه انجام می‌دهند ناآگاهند یعنی خود نمی‌دانند که از چنین نظریه‌ای استفاده می‌کنند. البته بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی به خوبی از ماهیت این نظریه آگاهند و از آن حمایت می‌کنند و تلاش می‌کنند تا آن را بهبود بخشند. نظریه اقتصاد خرد شاید بهترین مثال از این رویکرد باشد. در مقالات بعدی به آن بیشتر خواهیم پرداخت. ما اعمال انسانی را از طریق مشخص کردن باورها و امیالی که منجر به آنها می‌شوند، تبیین می‌کنیم. بنابراین می‌توان اصل هدایت‌کننده «روانشناسی عامیانه» را به صورت زیر مشخص کرد:

«اگر هر فردی، مثلاً B را بخواهد (یا میلی به آن داشته باشد) و باور داشته باشد که A تحت شرایطی وسیله رسیدن به B است، بنابراین آن فرد A را انجام خواهد داد.»

منبع:
Philosophy of social science. Rosenberg. 1995

سرگرمی و زندگی روزمره

حسن قاضی مرادی

عکس از: سایمون مارکوس

■ کارکردهای فرهنگ سرگرمی خواهی

– مهم‌ترین ویژگی سرگرمی خواهی یعنی غفلت از خود دردمند و از شرایط پرادباری که فرد در آن زندگی می‌کند، موجب مهم‌ترین کارکرد فرهنگ سرگرمی‌خواهی می‌شود؛ این که فرد به طور خودبه‌خودی و منفعلانه‌ای هم با خویشتن ناچیز و ناتوان و هم با شرایط نابسامان و رنج‌آوری که او را در برگرفته به سازگاری می‌رسد. به ویژه در جوامعی که حوزه عمومی زندگی، یعنی حوزه واسط میان دو حوزه زندگی فردی و حکومتی، به علت اقتدارگرایی حکومت محدود می‌شود مردم برای تامین و حفظ سازگاری درونی و بیرونی، در وقت آزادشان به جای فراغت‌طلبی به سرگرمی‌خواهی سوق می‌یابند. زیرا به علت محدودیت حوزه عمومی زمان فراغت‌شان نمی‌تواند با فعالیت‌هایی مشخص شود که خلاقانه است، که از سوی خودشان انتخاب و برنامه ریزی می‌شود و به بازآفرینی و خودبیانگری‌شان می‌گراید. غفلت و دور شدن از خود و از واقعیت پیرامون خود از طریق سرگرمی‌خواهی، سازگاری منفعلانه و تسکین طلبانه‌ای را زمینه‌سازی می‌کند. همچنان که سازگاری با شرایطی که فرد اراده‌ای بر آن ندارد و با خویشتنی که به علت برآورده نشدن نیازها و دلخواه‌هایش، معیوب و سترون است، فرد را به سرگرمی‌خواهی هرچه گسترده‌تری سوق می‌دهد. می‌توان گفت یکی از کارکردهای اصلی فرهنگ سرگرمی‌خواهی ایجاد سازگاری با سترونی خویشتن است. در این حال فرد به هر چیزی چنگ می‌زند که بتواند او را سرگرم کند و بنابراین با هر آنچه به عنوان سرگرمی به او عرضه می‌شود سازگاری می‌یابد. آنان چاره‌ای جز این ندارند. چرا که چنین انسان‌های سترونی به علت انفعال گسترده‌شان عموماً نمی‌توانند به اتکای خود، خویشتن را سرگرم کنند. پس آزمندانه تضرع می‌کنند: «آقایان! لطفاً ما را سرگرم کنید. آقایان! لطفاً ما را سرِ کار بگذارید.»

کافی است دریابیم سرگرمی‌خواهی، سازگاری فرد با خویشتن معیوب و سترون و شرایط نابسامان مستولی بر او را تقویت می‌کند تا به نقش به‌شدت محافظه‌کارانه فرهنگ سرگرمی‌خواهی وقوف یابیم. این فرهنگ ضد هرگونه فعالیت خلاقانه و بنابراین عمل راستین به معنای عملی است که متحول‌کننده است. چه‌بسا سرگرمی‌خواهان بکوشند تا از طریق پرداختن به آن نوع سرگرمی‌هایی که در تعارض با فرهنگ رسمی مسلط می‌شناسند، سرگرمی‌خواهی خود را همچون گریزی از نظارت حکومت و حتی بروز مواجهه با فرهنگ رسمی بنمایند. این فریبی بیش نیست. چرا که اولاً برای حکومتی محافظه‌کار، تداوم شرایط موجود مهم است و نه‌چندان ابزار و شیوه‌های این تداوم. چنین حکومتی تا حدی که بتواند وسایل تداوم وضع موجود را نیز در چارچوب فرهنگ موردنظرش تحت نظارت می‌گیرد. اما هر ابزار و وسایل دیگری که مخاطره‌ای برای تداوم وضع موجود نباشد برای آن قابل تحمل است. ثانیاً اصلاً سرگرمی‌هایی مطلوب سرگرمی‌خواه است که او را هرچه بیشتر نسبت به خود و نسبت به وضع موجود مسلط بر او به غفلت سوق دهد. چنین سرگرمی‌هایی هرچند هم که با فرهنگ رسمی هماهنگ نباشد، اما هیچ نتیجه‌ای جز سازگاری بیشتر سرگرمی‌خواهان با وضع موجود ندارد. سرگرمی‌خواهی همان شیوه خلع سلاح‌شدگی در برابر وضع موجود و نیز تسلیم به موجودیت سترون و حقیر خویش است.

– سرگرمی و تفریح اگر بخشی از زمان فراغت باشد، فرد را از یکنواختی آزارنده و ملامت‌بار زندگی روزمره جدا می‌کند و متناسب با دلخواست‌هایش به او فرصت بازیابی و بازآفرینی خود را می‌دهد. در حالی که فرهنگ سرگرمی‌خواهی اصلاً در جهت خودادن و سازگارکردن فرد با یکنواختی و ملالت زندگی روزمره از طریق برخورد سرگرمی‌خواهانه با همه فعالیت‌های زندگی روزمره کارکرد دارد. از این رو یکی از کارکردهای اصلی فرهنگ سرگرمی‌خواهی این است که سرگرمی‌جویی به وسیله از ریخت انداختن هر فعالیتی که اصلاً هویت سرگرمی ندارد– کم و بیش – به کل زندگی فرد سرایت می‌کند.

فرد سرگرمی‌خواه که در محیط فعالیت موظف روزمره و حوزه زندگی اجتماعی‌اش متداوماً با عناصری مواجه یا در ارتباط است که با آنها موافق نیست اما ناگزیر می‌شود برای تامین معیشت و حفظ امنیتش خود را با آنها سازگار نشان دهد یا سازگار کند از نظر درونی دچار تنش است. برخورد منفعلانه با این تنش‌ها است که او را نسبت به خود، فعالیت موظف و زندگی اجتماعی‌اش بیزار می‌کند. این بیزاری اما با کرختی، بی‌حسی نسبت به خود و محیط اطراف خود قابل تحمل می‌شود و سازگاری با این هر دو را تداوم می‌دهد. در عین حال این کرختی و بی‌حسی و لختی فرد را به برخورد «باری به هر جهت» و سرگرمی‌خواهانه‌ای به همه وجوه زندگی خود سوق می‌دهد. چنین است که به طور مثال در زمان فعالیت موظف‌اش به جای اینکه مسئولانه و بااشتیاق کار کند، خود را با «کار» سرگرم می‌کند. چنین برخوردی سطح سازگاری فرد با مشکلات و مصائب «کار» موظف را بالا می‌برد. یکی از دلایل پایین بودن مهلک بهره‌وری کار و بالا بودن حیرت‌انگیز ضایعات در کار (شامل طولانی شدن غیرقابل باور زمان انجام کارها) در ایران همین رویکرد سرگرمی‌خواهانه ایرانیان به زحمتکشی و اشتغال ورزی‌شان است.

واضح است که مسئولیت‌ناپذیری در «کار» علل و زمینه‌های گوناگونی دارد که مهم‌ترین آنها فقدان حق تعیین سرنوشت فرد در کار است. اما سرگرمی‌خواهی نیز می‌تواند حوزه مسئولیت‌ناپذیری فرد را بگستراند. برخورد «باری به هر جهت» و کاهلانه و توام با شلختگی و فقدان اشتیاق به کار، سهل‌انگاری، از دست دادن هر نوع ابتکار عمل، انضباط‌ناپذیری در کار، انجام سرسری کارها، سمبل کاری، سرهم‌بندی، تنبلی، ناپیگیری، خرده‌کاری و... از جمله رفتارهایی است که در میان ما و در انجام وظایف و مسئولیت‌هایمان به شدت شایع است همچنان که ما ایرانیان در گرایشی سرگرمی‌خواهانه عادت داریم هر امر جدی را به امری غیرجدی و به هزل و مسخرگی بکشانیم و از ریخت بیندازیم و به ابزار سرگرمی تبدیل کنیم. ایرانی جدی بودن را «سخت گرفتن» می‌نامد و سخت گرفتن را نیز حماقت می‌داند چرا که معتقد است هدفی و موفقیتی نیست که به زحمتش بیرزد. این کارکرد سرگرمی‌خواهی یعنی سرایت آن به حوزه فعالیت‌هایی که می‌باید همچون فعالیت عمل خلاق و متحول‌کننده و هویت‌بخش سنجیده شوند از تباه‌ترین کارکردهای فرهنگ سرگرمی‌خواهی است. سرایت سرگرمی‌خواهی به هم فعالیت‌های موظف و هم مناسبات اجتماعی بروز بسیار مشخصی دارد. اینکه دربرخورد سرگرمی‌خواهانه به این دو حوزه فعالیت همواره حاشیه بر متن غلبه می‌یابد. در این مورد می‌توان به رویکرد سرگرمی‌خواهانه، به ارتباط‌های بینافردی و اجتماعی توجه کرد:

در رویکرد سرگرمی‌خواهانه، سرگرم شدن مستلزم دست‌کم دو شرط است: یکی اینکه سرگرم شدن به ابزار نیاز دارد. در این حال مهم نیست ابزاری که از سوی فرد سرگرمی‌خواه به کار برده می‌شود اصلاً وسیله سرگرمی است یا نه، مهم این است که قابلیت به کار بردن به عنوان ابزار سرگرمی از سوی او را داشته باشد. (یکی از دلایل پایین بودن میزان مطالعه تا این حد تحقیرآمیز در ایران این است که هر چند مطالعه برخوردار از وجهی سرگرمی است اما در مجموع، کتاب از قابلیت تبدیل شدن به یک ابزار سرگرم‌کننده مطلوب برخوردار نیست.) دوم اینکه فرد سرگرمی‌خواه نمی‌تواند به اتکای خود سرگرم شود. او برای سرگرم شدن نیازمند حضور مستقیم یا غیرمستقیم دیگران (مثلاً از طریق تلویزیون) است. این هر دو می‌تواند به این نتیجه بینجامد که فرد سرگرمی‌خواه به دیگران به عنوان ابزار سرگرمی خویش برخورد کند و از چنین موضعی با آنان ارتباط بگیرد. فرد سرگرمی‌خواه همواره در جست‌وجوی ارتباط و «دوستی» با کسانی است که بتواند با آنان سرگرم شود. چنین ارتباط‌هایی هیچ نسبتی با دوستی راستین ندارند. در ارتباط‌هایی که به دلیل سرگرمی‌خواهی ایجاد می‌شوند افراد همواره تنها می‌مانند. تنهایند در حالی که با دیگران به همنوایی می‌رسند تا هر یک متقابلاً ابزار سرگرم کردن دیگری باشند. در هر گردهمایی یا ضیافت سرگرمی‌خواهانه، افراد فقط درهم‌اند، با هم نیستند.

یکی از شایع‌ترین بروزهای فرهنگ سرگرمی‌خواهی در مناسبات بیناشخصی و یا گروهی، «وراجی کردن» است. دو فرد یا جمعی از افراد کنار هم قرار می‌گیرند و از طریق وراجی کردن، سرگرم می‌شوند. از نظر تاریخی در ایران فرهنگ شفاهی همواره از فرهنگ مکتوب گستردگی بیشتری داشته است. مخاطره همیشگی اثر مکتوب برای نویسنده‌اش، انکارناپذیری نظر مکتوب نسبت به گفته شفاهی و نیز بیسوادی عمومی از جمله دلایل این امر بوده است. به پشتوانه چنین فرهنگی است که وراجی کردن نقش بسیار مهمی در برآوردن سرگرمی‌خواهیمان یافته است. وراجی کردن، تعامل کلامی اندیشه‌ورزانه‌ای برای بازسنجی و بازآفرینی متقابل – یعنی «گفت‌وگو» (dialogue) – نیست. وراجی کردن، بیهوده‌گویی و سخن بی‌معنا و فاقد هدفمندی است. در وراجی کردن «ادای کلمات» هدف در خود است. ادای کلمات ایجاد صوت است تا از یک سو حایلی میان انسان وراج با واقعیت پیرامون خویش به منظور غفلت از آن، ایجاد کند و از سوی دیگر با ایجاد هیاهو و همهمه کلمات اجازه ندهد تا او خود را بشنود و بفهمد. (موسیقی‌های بازاری به عنوان ابزار سرگرمی‌خواهی همین نقش را دارند. سرگرمی‌خواهان با صدای بسیار بلند این نوع موسیقی را می‌شنوند تا از یک سو دیواری صوتی بین خود و واقعیت بیرون از خود ایجاد کنند و از سوی دیگر با ایجاد ازدحام و همهمه از خود غافل بمانند.) در وراجی کردن، کلمات کاملاً به طور تصادفی پشت سرهم ردیف می‌شوند و هر فرد به نوبت هر آنچه را که به طور الله‌بختی – فی‌البداهه – به ذهنش می‌رسد ادا می‌کند تا وراجی – مطلقاً بدون هیچ هدف و غایتی – ادامه یابد. در وراجی کردن، شنونده فقط تا آن حد وجود دارد که تداوم گفتن – یعنی وراجی – را برای گوینده ممکن می‌کند. در وراجی کردن همه به ناگزیر همدیگر را تایید می‌کنند. مخالفتی هم اگر هست مصلحتی است تا تداوم وراجی ممکن گردد. (یکی از صورت‌های بسیار شایع وراجی در میان ما «غیبت کردن» است. مقبولیت و شیوع حیرت‌انگیز غیبت کردن از جمله به این دلیل است که احتمال رنجیدگی میان وراجی‌کنندگان را کاهش می‌دهد.)

وراجی کردن می‌تواند بروزات متفاوت داشته باشد و در حوزه‌های متنوعی جریان یابد. به طور مثال یک جلوه بسیار شایع وراجی به صورت «تک گویی» در سخنرانی‌ها و همایش‌ها بروز می‌یابد که به طور خاص «لفاظی» گفته می‌شود. در این نوع خاص وراجی کردن، سخنرانان هر یک به نوبت انبوهی «لفظ» را ادا می‌کنند تا مثلاً «همایش» با موفقیت و به طور کاملاً سرگرمی‌خواهانه‌ای برگزار شود. همچنان که به طور مثال در حوزه سیاست نمونه برجسته غلبه سرگرمی‌خواهی در مباحث سیاسی ما ایرانیان پیشبرد بحث‌ها به اتکای شایعات سیاسی و مبتنی بر خیال‌ها و آرزوها و دریافت‌های شهودی غیرکارشناسانه است. اگر گفته شد سرگرمی از جمله با گریز به جهان خیالی و جعلی متمایز از جهان واقعی ممکن می‌گردد، «شایعه» عنصر همین جهان خیالی و جعلی در عرصه سیاست است. مباحث متکی به شایعه – همچنان که به خیال‌ها و آرزوهای بحث‌کنندگان – به معنای «وراجی سیاسی» است.

تاکید بر این نکته اهمیت دارد که حتی می‌توان سرگرمی‌خواهانه در محافل و هر نوع فعالیت‌های جمعی فرهنگی، اجتماعی و... سیاسی قرارگرفت. حضور سرگرمی‌خواهانه افراد در این محافل یک ویژگی بسیار مهم دارد، اینکه به سرعت حاشیه را بر متن غلبه و برتری می‌دهد. در این حال هدف تشکیل آن محفل به مرور به فراموشی سپرده می‌شود و مثلاً مناسبات بیناشخصی سرگرم‌کننده اعضا نقش تعیین‌کننده‌ای می‌یابد. چنین است که چنین محافلی به سرعت به سردرگمی، ندانم‌کاری، بی‌حاصلی و... انحلال دچار می‌شوند. سرگرمی‌خواهی به وسیله حضور دیگران متناظر با ازدحام است، ازدحام در خواب‌آلودگی و یا در غوغا. همین ازدحام است که فریب خوشگذرانی را همچون مسکنی به فرد تلقین می‌کند و از این طریق او را به حاشیه هر حضوری می‌راند. فرهنگ سرگرمی‌خواهی، انسان‌ها را به حاشیه می‌راند؛ انسان حاشیه‌ای می‌سازد.

در مجموع می‌توان گفت که اگر عشق متعالی‌ترین فعالیت خلاق و انقلابی بشری است که بیش از هر خصلت دیگری سرشت انسانی را می‌سازد و بازتاب می‌کند، سرگرمی‌خواهی در تدارک دیدن یک وسیله سرگرمی از عشق، تلاش عاشقانه یا عشق‌ورزی را به تباهی می‌کشد.

> **خلاصه مطلب**
>
> **سرگرمی و تفریح اگر بخشی از زمان فراغت باشد، فرد را از یکنواختی آزارنده و ملامت‌بار زندگی روزمره جدا می‌کند و متناسب با دلخواست‌هایش به او فرصت بازیابی و بازآفرینی خود را می‌دهد. در حالی که فرهنگ سرگرمی‌خواهی اصلاً در جهت خودادن و سازگارکردن فرد با یکنواختی و ملالت زندگی روزمره از طریق برخورد سرگرمی‌خواهانه با همه فعالیت‌های زندگی روزمره کارکرد دارد.**

در سرگرمی‌خواهی، انسان‌ها یکسان می‌شوند. گفته شد سرگرمی‌خواهی، انفعال‌پذیری است و اینکه فرد در سرگرمی‌خواهی‌اش نیروی اراده و مقاومت فردی‌اش را از دست می‌دهد و از خود غافل می‌ماند. همچنان که سرگرمی‌خواه اساساً فاقد دلخواست یا شورمندی واقعی و پرجاذبه‌ای است که او را به فعالیتی خودانگیخته سوق دهد. از این لحاظ، به طور مثال، سرگرمی‌خواه وارد هر ضیافتی که شود همرنگ جماعت می‌گردد. یا آنان که سرگرمی‌خواهانه تلویزیون تماشا می‌کنند همگی شبیه به هم می‌شوند. در عصر تولید انبوه سرگرمی از سوی رسانه‌های همگانی، سرگرمی‌خواهان انسان‌های انبوه و توده‌وار هستند. باید گفت فرهنگ سرگرمی‌خواهی، تمایززدا و فردیت‌زدا است. به‌ویژه غفلت از خود و به انسان توده‌وار تبدیل شدن در رویکردی سرگرمی‌خواهانه برای ما ایرانیان بسیار قابل دسترسی است، چرا که ما در طول تاریخمان از فردیت یا هویت فردی مستحکم و تثبیت‌شده‌ای برخوردار نبوده‌ایم. ما عمدتاً مستغرق جماعت بوده‌ایم.

تمایز حاصل فردیت خودانگیخته و خودمختار است. سرگرمی‌خواهی، رویگردانی از چنین عمل و هر نوع عمل خلاقه است. از این نظر، خودسرانگی در اینکه مثلاً این یا آن کانال تلویزیونی دیده شود به هیچ‌وجه به معنای عمل فردیت متمایز نیست. دست بالا بروز تفنن‌طلبی است که هیچ تمایزی را ایجاد نمی‌کند. همچنان که تنوع عوامل سرگرم‌کننده نیز، ذات یکسان سرگرمی‌خواهی را تغییر نمی‌دهد. اشیا عناصر و عوامل در برخورد سرگرمی‌خواهانه به آنها تمایزشان را از دست می‌دهند و یکسان می‌شوند.

سرگرمی‌خواهی به ابتذال کشاننده و تحقیرکننده آدمی است. سرگرمی‌خواهی، انسان ناچیز می‌سازد. در جهان غیرقابل پیش‌بینی و پرمخاطره و سرکوبگر، سرگرمی‌خواهی به معنای گریز از مخاطره و رویگردانی از خطر کردن است. این امر اما فقط با ناچیز بودن و با به حساب نیامدن، حاصل شدنی است. سرگرمی‌خواهی شیوه به حساب نیامدن و محو بودن، سایه بودن، در سایه و حاشیه بودن است. در حالی که زمان فراغت موقعیتی برای جست‌وجو و پویایی و خلاقیت فرهنگی است و توسعه فرهنگی را ایجاب می‌کند، سرگرمی‌خواهی فرهنگ را به تباهی و سترونی می‌کشد و ذوق و شورمندی و کنجکاوی را به تباهی سوق می‌دهد. سرگرمی‌خواه در هنگام سرگرم بودن نه نیروی فکرش را به کار می‌اندازد و نه حتی جوشش احساسش را. وضع آرمانی او وضعی است که بی‌هیچ دغدغه و دردسری، یعنی با بی‌خیالی، دلتنگی و ملالت و کسالت زندگی روزمره‌اش را حس نکند. برای آن نیز به ساده‌ترین و آسان‌یاب‌ترین شیوه‌ها متوسل می‌شود. این نوع شیوه‌ها نیز معمولاً شیوه‌هایی‌اند که با دفع و رفع تحریک‌پذیری فرد نسبت به خود و واقعیت پیرامونی‌اش حاصل می‌آیند. اینها شیوه‌هایی‌اند که از بیرون برای سرگرمی‌خواه برنامه‌ریزی می‌شوند و او نیز به نیروی عادت از آنها پیروی می‌کند.

چه بسا سرگرمی‌خواهان حتی بیندیشند از آنچه به عنوان سرگرمی به آنان عرضه می‌شود تاثیر نمی‌پذیرند و صرفاً برای سرگرم شدن از آن استفاده می‌کنند. یعنی آنان چون می‌دانند که سرگرمی‌های عرضه شده به آنها بیهوده و مبتذل است پس همین دانایی مانع از تاثیرپذیری‌شان می‌شود. اما آنچه آنان نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند این است که با مصرف کردن مداوم همان سرگرمی‌ها به مرور ذوق و سلیقه و سطح توقع‌شان تنزل می‌یابد؛ فهمشان، دستکاری و زایل و نیروی مقاومتشان فلج می‌شود. آنان در انفعال‌پذیری سرگرمی‌خواهانه‌شان به مرور به افراد ساده‌لوح و ساده‌انگاری تبدیل می‌شوند که «ابتذال هنر» را به جای «هنر» و «مسخرگی و لودگی و مضحکه» را به جای «طنز» می‌گیرند و از آن لذت نیز می‌برند. به مرور تاثیرپذیری‌شان از مسخرگی و لودگی و مضحکه و از طنز یکسان می‌شود. حتی چون درک طنز به تقلای فکری نیاز دارد، آنان از همان مسخرگی و مضحکه بیشتر خوششان می‌آید و لذت می‌برند تا از طنز. پس از مدتی نیز دیگر اصلاً طنز را درک نخواهند کرد و اصلاً خواهان مسخرگی و لودگی خواهند شد. اینان نمی‌توانند درک کنند که با تداوم سرگرمی‌خواهی‌شان به مرور به مصرف زباله‌های فرهنگی متمایل می‌شوند. زمان در فرهنگ سرگرمی‌خواهی، زمان باطل است. زمان باطل نیز ظرفی است که فقط با ابتذال و بی‌معنایی و فقدان غایت‌مندی پر می‌شود.

فرهنگ سرگرمی‌خواهی، فرهنگ تنبل‌پروری است. تنبلی فکری و جسمانی، سرگرمی‌خواهان را به سویی سوق می‌دهد که هر گونه تلاش در جهت فرهیختگی، اندیشه‌ورزی، کنجکاوی، خطرپذیری و هیجان‌خواهی را «ادا درآوردن» و «شعار دادن» بدانند و طرد کنند. اینان چیزی نمی‌آموزند و اصلاً دانستن را نیز مایه دردسر و رنج می‌یابند. به مرور ندانستن را و از آن بالاتر، حماقت را همچون ویژگی مثبتی «نظریه‌پردازی» می‌کنند و آسوده بودن را با هرچه کمتر دانستن و کمتر درگیر بودن برابر می‌گیرند. اینان با مصرف سرگرمی‌خواهانه، خود را به انسان‌هایی بی‌مصرف تبدیل می‌کنند؛ انسان‌های بی‌مصرفی که حتی از یک گفت‌وگوی بامعنا نیز عاجزند. اینان مایل‌اند که زندگی را به تماشا بگذرانند. ایرانیان آموخته نشستن بر لب جوی و بی‌هیچ تامل گذر عمر را به تماشا گذراندن‌اند. انفعال سرگرمی‌خواهانه ما به حدی است که آنان عموماً لذت و شادی را از هیجان و تکاپو و خطرپذیری کسب نمی‌کنند. چه اشتیاقی داریم که وقت آزادمان را بخوابیم. چنان خواب‌آلوده‌ایم که شورمندی‌ها، کنجکاوی‌ها و تعالی‌جویی‌های در دسترسمان را نیز نمی‌بینیم. چنین است که همیشه «لمیدن» را بسیار خوش‌تر می‌داریم تا «دویدن» را. تنبلی تاریخی ما نیز پشتوانه کم‌تحرکی و ولنگاری ما است تا در زمان فراغت اصلاً در پی نوجویی و خودآفرینی و هیجان نباشیم و خوشگذرانی را در همان سرگرمی‌هایی جست‌وجو کنیم که مستلزم هیچ زحمتی نیستند.

■ تلویزیون به عنوان مهم‌ترین وسیله سرگرمی‌خواهی

در سرگرمی‌خواهی هر وسیله‌ای می‌تواند همچون ابزار سرگرمی قرار گیرد اگر و فقط اگر سرخوشی بدون هیچ زحمت فکری و جسمانی را تامین کند و آرامشی کرختی‌آور همراه آورد. چنین است که در ایران پیام‌های SMS عمدتاً به لطیفه‌های کثیف اختصاص دارد. همچنان که گرایشات نوین به طالع‌بینی و عرفان‌بازی نیز از وجهی سرگرمی‌خواهانه برخوردار است. بالطبع با رشد علوم و فناوری، ابزارهای سرگرمی‌خواهی نیز هرچه بیشتر در محدوده تکنیک قرار می‌گیرد و از محتوا تهی می‌شود. امروزه در ایران در کنار انواع مواد مخدر، تلویزیون شایع‌ترین ابزار سرگرمی‌خواهی است. تلویزیون مهم‌ترین ابزار تقویت و گسترش فرهنگ سرگرمی‌خواهی است. برای سرگرم شدن فقط کافی است که فرد جلوی آن بلمد، به آن خیره شود، به هیچ چیز فکر نکند و در این حال به انقیاد هر آن «برنامه»ای درآید که به عنوان سرگرمی به او تحویل داده می‌شود.

در این لمیدن جلوی تلویزیون انسان‌ها با جدا شدن از ویژگی‌ها و تمایزات فردی‌شان به نحو حیرت‌انگیزی با یکدیگر یکسان می‌شوند. تلویزیون قدرتمندترین ابزار برای ساختن انسان توده‌واری است که بی‌هیچ مقاومت و هیجانی به انقیاد درمی‌آید. هیجانی نیز اگر باشد همین که حادثه قابل پیش‌بینی برای او، «چگونه» روی می‌دهد. تلویزیون، فرهنگی فاقد پرسش و فاقد «چرا» می‌گسترد. مسئله تلویزیون، «چگونگی» است. آن هم برای اینکه سرگرمی‌خواه در برابرش مطلقاً بی‌اراده بماند.

چه بسا سرگرمی‌خواه بیندیشد برنامه تلویزیون را بر زمینه فرهنگ شخصی‌اش درک و پردازش می‌کند و بنابراین نسبت به پیام‌های فکری و ایدئولوژیک تلویزیون مصون است. حتی اگر این مسئله به علت منابع گوناگون موثر بر ذهنیت فرد در حوزه محدود و خاصی از پیام‌ها درست باشد اما در کل، ذهنیت فردی که سرگرمی‌خواهانه در برابر تلویزیون قرار می‌گیرد، در فقدان هر گونه مقاومت او دستکاری می‌شود و شکل می‌گیرد. فرد آلوده به فرهنگ سرگرمی‌خواهی در غفلت از خود اساساً از فردیت و اراده فردی مستحکمی برخوردار نیست که بتواند از خود کوچکترین مقاومتی نشان دهد. پس به تماشای هر برنامه‌ای که برایش تدارک دیده شده، ادامه می‌دهد. سرگرمی‌خواه حتی حق ندارد در برابر تلویزیون سلیقه خود را حفظ کند. در وادادگی تام او ذوق و سلیقه‌ای به او تجویز شده و حتی به او تکلیف می‌شود که به چه برنامه‌ها و رویدادهایی بخندد و در برابر کدام یک ساکت بنشیند. (این تکلیف‌پذیری از جمله با تکنیک پخش صدای خنده و یا به صف جلوی دوربین نشاندن سیاهی لشکری که وظیفه‌شان خندیدن است انجام می‌شود.)

بخش دوم

نگاه

زیباشناسی و اخلاق

آلبرت سدلر

ترجمه: سبحان رضایی

میان زیباشناسی و اخلاق همیشه رابطه مستقیمی برقرار است. هر دو شاخه‌هایی از فلسفه‌اند، اما قالب متشکل علم، زیبایی است و چگونگی کاربرد آن را بایدها و نبایدهای اخلاقی مشخص می‌کند. از طرف دیگر هر دو مورد توجه افلاطون و ارسطو قرار گرفته‌اند. همچنین هم اخلاق و هم زیباشناسی در عکاسی ظهور پیدا می‌کنند.

ارسطو یکی از بزرگ‌ترین متفکران همه اعصار است و فیلسوفی است که همچنان بر قله‌های عظمت و اهمیت نشسته است. او که به تفکیک و تعریف هنر پرداخته، سلطه و نفوذ فلسفی خویش را تا تفکرات دنیای معاصر نیز حفظ کرده است. نظریه او در باب ماهیت زیبایی به این معنی اشاره دارد که هر هنری در ذات خویش زیباست. اما می‌توان همین مقوله هنر را به انواع گوناگونی همچون موسیقی، رقص، مجسمه‌سازی، نقاشی و نهایتاً عکاسی تقسیم کرد.

در عکاسی سعی می‌کنیم که حقیقت زیبایی را از نگاه خویش به تصویر بکشیم.

به نظر می‌رسد تعیین و تعریف ماهیت زیبایی، پیوستگی و اتحادی در تفکر ایجاد می‌کند که اصول و جزئیات آن فکر را با استفاده از تکنیک و بهره‌گیری از رنگ و نور نشان می‌دهد.

زیباشناسی دارای دو تقسیم‌بندی است: عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی. عینیت‌گرایی به این امر قائل است که زیبایی ذاتاً در خود اشیا موجود است. اما ذهنیت‌گرا می‌گوید زیبایی تنها در ادراک بیننده نهفته است. شما در هر حال به عنوان یک هنرمند به قضاوت در میان این دو رویکرد می‌نشینید. پاسخ به چنین پرسش مبنایی، میان عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی، در بستر دانش زیباشناسی می‌نشیند. اما آیا در بین این دو دیدگاه، طیفی شکل می‌گیرد؟

در طول سال‌های بسیار، عکاسی به پیشرفت‌های بسیاری دست یافته و در میان جنبش‌های گوناگون اجتماعی، نمایشگاه‌های متعددی برگزار گردیده و همچنین نیاز به تغییر و تحول در این بستر احساس می‌شود. تخیل و تصور که ضرورت اولیه عکاسی حرفه‌ای است، با ظهور ایده‌های جدید و دوربین‌های پیچیده که نمایش و تنظیم تصویر را راحت‌تر می‌کند و می‌گذارد که عکاس تمرکزش را بر سوژه و جزئیاتش جمع کند، به قدرت مانور بسیار بالایی دست یافته و عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی را در کنار هم قرار داده است.

نمونه‌های عکاسی عینیت‌گرا را می‌توان در گالری‌ها، نمایشگاه‌های سالانه و برخی از مجلات مشاهده کرد. اما تاکید بر ذهن‌گرایی می‌تواند کاملاً مهیج باشد. اغلب عکاسی ذهنیت‌گرا، سبک‌وار و بر مبنای قواعد است، که حتی گاهی مبتذل می‌شود. یکی از اساتید حرفه‌ای، چنین کارهایی را «عکس‌هایی نسبتاً خوب» نامیده است. اما موضع عینیت‌گرایی به مراتب والاتر است. شما با